



## Research Article

# Media Theology, (Discourse Analysis of Religious Messages in the Media Age, Antipathy or Tolerance; A Case Study on Instagram)

Hassan Masoudi <sup>1</sup>

Ebtesam Razavi Dinani <sup>2</sup>

Vahid Aqili <sup>3</sup>

Using the method of critical discourse analysis, this article examines the contrast between the two approaches of "antipathy and tolerance" in the religious messages of two famous Iranian religious figures, Ali Reza Panahian and Hassan Aghamiri, on the social network Instagram. The theoretical basis of the research is the theory of the religious message market, according to which, in the field of religion, like in other fields, there is a market of supply and demand. In order to gain a greater share of this competitive audience market, suppliers adopt strategies to differentiate their messages from those of their competitors. One of these strategies is to emphasize antipathy or tolerance in the message in order to be more popular with the target audience. The question now is whether the formation of a competitive market for religious messages on this social network has led to the strengthening of either the antipathy or the tolerance approach. The findings of this study show that in this competitive market, both antipathy and tolerance approaches have supporters, but Aghamiri's tolerance-oriented discourse has attracted a much larger audience with a 41% reach. Therefore, it seems that in this particular case, the competitive market for religious messages on Instagram has led to the strengthening of the tolerance approach. This study can help to better understand the impact of the competitive market for religious messages on the formation of different religious discourses in Iran.

**Keywords:** discourse analysis, antipathy, tolerance, religious message market, Ali Reza Panahian, Hasan Aqamiri.

---

1. Ph.D. Student in Culture and Communication, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, I.R.Iran.  
hadimasoudi1366@gmail.com 0009-0003-8410-0000

2. Assistant Professor Department of Communication, Islamic Azad University of Arak.  
4720734170@iau.ir 0009-0004-6222-4621

3. Associate Professor, Department of Communication, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, I.R.Iran.  
seyed\_vahid\_aqili@yahoo.com 0000-0001-8956-5574



حسن مسعودی<sup>۱</sup>

ابتنسام رضوی دینانی<sup>۲</sup>

سید وحید عقلی<sup>۳</sup>

الهیات رسانه

(تحلیل گفتمان پیام دینی در عصر رسانه، ضدیت یا تساهل؛ یک بررسی موردی در اینستاگرام)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۸ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۰۸/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۰ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۱/۲۳

### چکیده

این مقاله با استفاده از روش تحلیل گفتمان انتقادی، به بررسی تقابل میان دو رویکرد «ضدیت و تساهل» در پیام‌های دینی دو شخصیت مذهبی مشهور ایرانی، علیرضا پناهیان و حسن آقامیری در شبکه اجتماعی اینستاگرام می‌پردازد. مبنای نظری تحقیق، نظریه بازار پیام دینی است که براساس آن، در عرصه دین هم مانند دیگر عرصه‌ها، یک بازار عرضه و تقاضا وجود دارد. عرضه‌کنندگان برای کسب سهم بیشتر از این بازار رقابتی مخاطبان، راهبردهایی اتخاذ می‌کنند تا بتوانند پیام خود را از رقبای متمایز سازند. یکی از این راهبردها تأکید بر ضدیت یا تساهل‌گرایی در پیام است تا بیشتر موردپسند مخاطبان هدف قرار گیرد. حال پرسش این است که شکل‌گیری بازار رقابتی پیام دینی در این شبکه اجتماعی، به تقویت کدام یک از دو رویکرد ضدیت یا تساهل منجر شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد در این بازار رقابتی، هر دو رویکرد ضدیت و تساهل طرفدارانی دارند، اما گفتمان تساهل‌گرایی آقامیری با ۴۱ درصد فراگیری به مراتب مخاطب بیشتری جذب کرده است. بنابراین به نظر می‌رسد در این مورد خاص، بازار رقابتی پیام دینی در اینستاگرام بیشتر به تقویت رویکرد تساهل‌گرایی منجر شده است. این پژوهش می‌تواند به درک بهتر تأثیر بازار رقابتی پیام‌های دینی بر شکل‌گیری گفتمان‌های متفاوت دینی در ایران کمک کند.

**واژگان کلیدی:** تحلیل گفتمان، ضدیت، تساهل، بازار پیام دینی، محمدرضا پناهیان، حسن آقامیری.

۱. دانشجوی دکتری فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. hadimasoudi1366@gmail.com
  ۲. استادیار گروه ارتباطات، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی (نویسنده مسئول)، واحد اراک، اراک، ایران. 4720734170@iau.ir
  ۳. دانشیار گروه ارتباطات، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، تهران، ایران. seyed\_vahid\_aqili@yahoo.com
- استناد به این مقاله: رضوی دینانی، ابتنسام؛ عقلی، سیدوحید، مسعودی، حسن. (۱۴۰۴). «الهیات رسانه (تحلیل گفتمان پیام دینی در عصر رسانه، ضدیت یا تساهل؛ یک بررسی موردی در اینستاگرام)». فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های عقلی نوین. ش ۱۹. صص ۱۹۱-۲۱۴.

doi 10.22081/nir.2025.67910.1426



## بیان مسئله

آگاهی برای هوسرل، محور اصلی روش نوینی است که به نظر او در روش‌شناسی‌های پیشین، چندان مورد توجه قرار نگرفته بود. علت اصلی عدم توجه از نظر هوسرل، برداشت‌های تجربی و پوزیتیویستی از فلسفه و انتخاب روش‌های غلط تجربی برای علم انتزاعی فلسفه بود که پیامد آن، نسبی شدن منطق و اندیشه‌های فلسفی است: این نگرش‌ها و تفاسیر، اصول بنیادین روش منطق و اندیشه‌های فلسفی را نسبی کرده و در گام نخست، بر مفهوم حقیقت تأثیر می‌گذارد. (Husserl, 2001, p.85)

از این رو به باور هوسرل، فلسفه برای رهایی از احکام نادرست و قضاوت‌های غیرحقیقی باید با روش پدیدارشناسی به علمی متقن مانند دانش ریاضیات تبدیل شود. در تعریف پدیدارشناسی آمده است که پدیدارشناسی، روشی است برای تحلیل و توصیف آگاهی و آن‌چه به آگاهی داده می‌شود و از رهگذر آن، فلسفه به علمی دقیق بدل می‌شود. (مایول، ۱۳۹۸، ص ۳۱). چنین است که فلسفه به باور هوسرل، هنوز یک علم مطلوب نیست: «من نمی‌گویم فلسفه یک علم ناکامل است، اساساً می‌گویم که فلسفه هنوز علم نیست و این که به مثابه علم هنوز آغاز نشده است. (هوسرل، ۱۳۸۹، ص ۱۱).

در این راستا وی تمام احکام مربوط به جهان واقعی را به تعلیق درمی‌آورد و سپس آنها را به ذات‌شان فرو می‌کاهد تا همان‌گونه که بر آگاهی به شکل بدون واسطه پدیدار می‌شوند، مورد قضاوت قرار گیرند. در این مسیر، آگاهی به اشیای جهان ذات‌بخشی می‌کند و آنها را بدون هرگونه پیش‌دآوری پوزیتیویستی و تجربی در اختیار آگاهی قرار می‌دهد: اتقان حکم در گرو بنا شدن آن بر یک بستر استوار و درونی است. این بستر باید در ایده‌ای خود بنیاد ریشه داشته باشد که دستخوش دگرگونی نشود. (Husserl, 1970, p.22)

اما آگاهی خودش تنها و یگانه نیست بلکه از ویژگی‌ها و قوایی برخوردار است که آن را در مسیر شناخت بهتر، یاری می‌رساند. اصلی‌ترین ویژگی آگاهی، حیث‌التفاتی است که آگاهی را به بیرون از خود و به سوی اشیا و جهان واقعیت هدایت می‌کند. پس هر آگاهی از نظر هوسرل با تکیه بر حیث‌التفاتی، آگاهی از چیزی است: «و آنها در آگاهی به معانی ایدئال تبدیل می‌شوند؛ زیرا فلسفه از نظر هوسرل باید به دانشی استعلایی به واسطه روش



الهیات رسانه (تحلیل گفتمان پیام دینی در عصر رسانه، ضدیت یا تساهل؛ یک بررسی موردی در اینستاگرام)

پدیدارشناسی مبدل شود. از نظر هوسرل، محتواهای آگاهی، معانی ایدئال هستند» (اسمیت، ۱۳۹۴، ص ۸۵).

تفاوت هوسرل با برداشت پیشینیان از آگاهی، این است که آگاهی در فرایند پدیدارشناسی استعلایی، به معانی ایدئال دست می‌یابد که محتویات اصلی آگاهی را تشکیل می‌دهند. آنچه حقیقتاً در هوسرل تازگی دارد و آن‌چه فلسفه او را استعلایی می‌کند، نظریه او در باب حیث التفاتی است. یعنی چگونه آگاهی ما از آنها وجود دارند. (اسمیت، ۱۳۹۴، ص ۴۲). به بیان دیگر، برخلاف ایدئالیسم کلاسیک که نظریه‌ای متافیزیکی است، ایدئالیسم پدیدارشناختی، وجود جهان را نفی نمی‌کند، بلکه آن را در پراتز قرار می‌دهد تا به شناختی مبتنی بر بدهت مطلق دست یابد. (مایول، ۱۳۹۸، ص ۱۳۴)

هوسرل در مسیر تکامل روش پدیدارشناسی خود سه دوره اصلی را طی کرد که از روان‌شناسی‌گرایی به منطق و سپس به پدیدارشناسی استعلایی می‌رسد. به باور برخی مفسران و پیروان یا مخالفان هوسرل، از جمله نگارنده این پژوهش، هوسرل با وجود تشخیص مطلوب آگاهی و مشکل بنیادین فلسفه، در ادامه نتوانسته است فلسفه را به درستی از کج‌راه‌ها رهایی دهد و بار دیگر آن را به دام ایدئالیسم با چهره‌ای متفاوت فرو افکنده است که البته دلایل مختلفی می‌تواند داشته باشد از جمله ظهور نکردن تکنولوژی امروزی در دوران شکوفایی اندیشه وی. یکی از این فلاسفه، جان سرل، زیست‌عصب‌شناس است که به روش فیزیکی‌الیستی از نوع غیر رادیکال و با برداشتی زیست‌عصب‌شناسانه تکیه می‌کند و آگاهی را محصول فرایند سطح پایین شلیک‌های عصبی، به عنوان بازخوردی در سطح بالاتر از مغز فیزیکی، منظور می‌کند. نگاه سرل، به آگاهی از منظر اول شخص است.

من با استفاده از منابع تحلیل منطقی، شرحی از منظر اول شخص از حیث التفاتی، حیث التفاتی ذاتی واقعی، ارائه کرده‌ام. برخلاف هوسرل که روشش درون‌نگرانه و استعلایی است، درک من از حیث التفاتی، موکداً طبیعت‌باورانه است. حیث التفاتی یکی از ویژگی‌های زیست‌شناختی جهان است، درست مانند گوارش و فتوسنتز. حیث التفاتی نیز معلول مغز است و در مغز هم تحقق می‌یابد (سرل، ۱۳۹۹، ص ۱۸۱). در واقع هوسرل و سرل، نقطه مقابل یکدیگر ایستاده‌اند و بیشترین اختلاف آنها در نگرش اول شخص و سوم شخص به آگاهی است. از این‌رو می‌کوشیم پرسش‌های زیر را تحلیل کنیم تا به پاسخ مناسبی از نظر هر دو فیلسوف برسیم.



۱. جایگاه آگاهی در پدیدارشناسی هوسرل چیست و نقش آن در التفات چگونه تبیین می شود.

۲. جان سرل چگونه آگاهی را بر طبق ساختار نوروبیولوژیک ذهن بررسی می کند.

### ۱. حیط التفاتی از منظر پدیدارشناسی

برای رسیدن به جوابی شایسته به پرسش نخست باید گفت یکی از نوآوری های هوسرل در ساحت فلسفه و گذراندن آن از پل مدرنیته، در بحث آگاهی و التفات خلاصه می شود. یادآور شدیم که کوشش های هوسرل برای رسیدن به فلسفه ای متفن که نظامی مستحکم همچون دانش ریاضی داشته باشد، مبتنی بر بحث آگاهی است، اما در همین مسیر، تمام دغدغه او رسیدن به یک چیز است و آن هم ذات اشیا، آن گونه که بر آگاهی می تابند. پس در واقع هدف اصلی هوسرل دستیابی به ذات حقیقی اشیا بوده است که به نظر وی در تاریخ مغفول مانده است. در این تلاش گسترده، هوسرل واژگان و مفاهیم مهمی را در قالب فرایندی نظام مند تدوین کرده است که نظامی درهم تنیده و بسیار پیچیده را به ذهن متبادر می سازد. در ادامه به کلیتی از این نظام در راستای رسیدن به مفهوم حیط التفاتی می پردازیم.

#### ۱-۱. تطور پدیدارشناسی هوسرل

دستگاه فکری هوسرل چنان گسترده و پیچیده است که مفسران هنگام ورود به آن، احساس سردرگمی می کنند؛ زیرا هرچند وقت یک بار با تغییر و تحولی شگرف در این دریای مفاهیم آشنا می شوند. به همین دلیل است که نمی توان به راحتی و با اطمینان، تعریفی یگانه از پدیدارشناسی ارائه داد. هدفی که هوسرل در جستجوی آن بود در دهه های مختلف، چهره های گوناگون به خود گرفته است، به گونه ای که پدیدارشناسی شامل سه دوره (یا به بیان بهتر، چهار دوره) است. پدیدارشناسی در دوران آغازین خود با روان شناسی هم عنان است، اما در دوره پس از آن چارچوب های منطقی را در اختیار می گیرد و پس از طی کردن این دوران، مرحله واپسین پدیدارشناسی با چارچوب استعلایی پی ریزی می شود که به نظر هوسرل، صورت تکامل یافته پدیدارشناسی همین دوران استعلایی است. ( mohanty, 1977, p.102)

از آن جا که هوسرل نقاط ضعف تفکرات پیش از خود، از جمله نگرش های پوزیتیویستی و آمپریستی را در فراموشی ذات واقعیت می دید، برای یافتن این ذات، فلسفه ای متطور را به نمایش گذاشته است. این تطور به دلیل



الهیات رسانه (تحلیل گفتمان پیام دینی در عصر رسانه، ضدیت یا تساهل؛ یک بررسی موردی در اینستاگرام)

دغدغه هوسرل در راستای رساندن پدیدارشناسی به علمی مستحکم مانند ریاضیات بود که بر زیرساخت منطق استوار باشد. وی در دوران نخستین اندیشه خود، به تأثیر از استادش برتانو، می‌کوشید فلسفه را از دام روان‌شناسی‌گرایی رها سازد، به همین دلیل با نگارش فلسفه حساب، فلسفه را همچون روان‌شناسی توصیفی معرفی کرد. هوسرل در این مرحله، البته متأثر از برتانو، فنومنولوژی را از روان‌شناسی تجربی یا فیزیولوژیک متمایز می‌داند که رویکرد دیگری به ادراکات و شناخت طبیعی ما دارد (خاتمی، ۱۳۹۷، ص ۸۳).

هوسرل در واکنش به این نوع تفکر، دور دوم اندیشه خود را با تکیه بر منطق بنیان نهاد که با نگارش کتاب پژوهش‌های منطقی شکل گرفت. کوشش هوسرل در این دوره، پاک کردن و پیراستن پدیدارشناسی از بنیان‌های روان‌شناختی است. به همین دلیل، برای تبدیل کردن فلسفه به دانشی مانند ریاضیات، تنها راه ممکن را آویختن فلسفه به شاخه‌های منطق می‌داند. هوسرل نتیجه می‌گیرد روان‌شناسی‌گرایی در همه صور خود مساوق نسبی‌انگاری است. به نظر او منطق محض، نافی هرگونه نسبی‌انگاری است. از نظر او منطق یک علم مستقل است، یعنی نظامی از قوانین ایده‌آل و نظریه‌هایی که با مقولات معنی سر و کار دارند. (خاتمی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۸)

عقیم ماندن داوری‌های روان‌شناختی، هوسرل را به سمت احکام منطقی کشاند؛ زیرا به نظر او تجربی‌باوری و طبیعت‌باوری، فلسفه را از حقیقت دور ساخته و به نسبییت می‌کشاند و آن حقیقت بنیادین از نظر هوسرل، رسیدن به «معانی ایدئال» بود؛ زیرا به نظر هوسرل، عالم واقع به شکل مجزا نمی‌تواند تمام حقیقت را دربرگیرد و برای رسیدن به این هدف باید به صورتی استعلایی از فلسفه برسیم تا بتوانیم به معانی آن‌گونه که بر اشیای جهان دلالت می‌کنند، دست یابیم. پس تنها راه ممکن، یافتن صورت ایدئال و ذات بی‌قید و شرط اشیا نزد آگاهی است. به همین منوال، پدیدارشناسی استعلایی را پس از پدیدارشناسی منطقی پی‌ریزی نمود: «هوسرل در دوره سوم با مطالعات و تأملات بیش‌تر دریافت که بعضی مسائل آگاهی و شناخت را نمی‌تواند با حفظ موضع ناتوراالیسم فنومنولوژیک و منطق‌گرایی حل کند؛ از این‌رو به مرور زاویه دید او به پدیدارشناسی متحول شد ... و کوشید از طبیعت‌باوری و منطق‌گرایی عبور کند. (خاتمی، ۱۳۹۷، ص ۱۷۹)

چنین است که در مسیر رسیدن به دانش بی‌بدیل، پدیدارشناسی را به سمت استعلایی شدن هدایت کرده است و



تنها راه برون رفت آن را تکیه بر معانی ایدئال می‌داند. حال باید این پرسش را مطرح کرد که هوسرل در جستجوی چه مفهومی یا هدفی، این تطور عظیم در فلسفه پدیدارشناختی دامن زد؟ برای یافتن پاسخ، نخست باید گفت که وی در دوره سوم، پدیدارشناسی استعلایی ژنتیک و استیک را تدوین نمود و به همین دلیل برخی مفسران دوران پدیدارشناسی را چهار دوره و برخی سه دوره می‌دانند، اما نقطه اتصال همه این دوره‌ها، بحث آگاهی و التفات بود. در دوره نخست، التفاتی بودن آگاهی را در ساحت روان می‌جست، در دوره دوم آن را به معانی منطقی متصل نمود و در دوران سوم به زیست جهان متوسل شد که آگاهی در آن‌جا از حالت فردی به حالت جمعی گرایش یافت. باید یادآور شد که بحث التفات در دوره دوم (منطقی) بیش از دیگر دوره‌ها بررسی شده است. اکنون پس از دگرگونی تاریخی پدیدارشناسی وقت آن است که به بحث اصلی یعنی تحول مفهوم التفات در آگاهی باز گردیم.

## ۱-۲. التفاتی بودن آگاهی و معانی استعلایی

در پاسخ پرسش بالا، نخست به فرآیند روش پدیدارشناسی هوسرل نگاهی می‌اندازیم. باید یادآور شد پدیدارشناسی هوسرل مانند رشته تسبیحی است که توسط ریسمان آگاهی و با رشته رشته‌های خصلت التفاتی آن، به هم پیوند خورده است. هوسرل در واپسین دوران اندیشه‌ورزی دور و دراز خود، به این نتیجه رسید که ذات اشیا را باید فقط به واسطه کشف معانی ایدئال آنها به دست آورد. در این مسیر، جهان واقع را به حالت تعلیق (اپوخه) می‌گذارد و از صدور هرگونه حکم قطعی درباره آن خودداری می‌کند و با تکیه بر روش منطقی، عمل فروکاست<sup>۱</sup> انجام می‌دهد. یعنی اشیا را به معانی آنها فرو می‌کاهد و در نتیجه، به قوام‌بخشی آنها ختم می‌شود. این قوام‌بخشی، در تجارب ایدئال فردی یا تجربه زیسته<sup>۲</sup> ریشه دارد.

به وسیله داخل گروه گذاشتن (تعلیق)، من از خودم به مثابه آگوی استعلایی که در زندگی تقویمی‌اش هر چیزی را که برای من عینی است، متقوم کند، آگاه شده‌ام. (هوسرل، ۱۳۸۴، ص ۱۵۷). هوسرل به روشنی اذعان می‌دارد که جهان عینی را به چیزی که متعلق به من است، تقلیل می‌دهد. جنبه معنایی به همان تجارب فردی و ایدئال یا تجربه زنده باز می‌گردند، در برابر تجارب آبجکتیو. «جهان واقع همان چیزی است که حواس ظاهر دریافت می‌کنند، اما

1. reduce  
2. Erlebniss



الهیات رسانه (تحلیل گفتمان پیام دینی در عصر رسانه، ضدیت یا تساهل؛ یک بررسی موردی در اینستاگرام)

آگاهی به ذات اشیا رخنه می‌کند» (Husserl, 1969, p.301-303)

چنین است که ذات‌بخشی و قوام‌بخشی پیامدهای تعلیق و فروکاست پدیدارشناختی خواهند بود. یعنی آگاهی به جهان واقعیت و اشیای درون آن قوام می‌دهد. از این رو می‌گوید هر آگاهی، آگاهی از چیزی است و خارج از آگاهی، هیچ چیزی قوام ندارد.

پدیدارشناسی به تحلیل و تبیین توصیفی فرآیند آگاهی و امور مربوط به آن، و از جمله واکاوی فرآیندهای ذات‌بخشی، صوری‌سازی، قوام‌بخشی و معناپردازی می‌پردازد. از این منظر هیچ چیزی در عالم ذات، صورت، قوام و معنایی ندارد مگر از طریق آگاهی بشر، پس اگر آگاهی حذف شود، هیچ ذاتی قوام نمی‌یابد و چیزی معنا ندارد.

(Husserl, 1999, p.174-176)

پیامد این فرایند، استعلایی شدن اندیشه هوسرل و به تبع آن پدیدارشناسی است. به باور برخی مفسران، هوسرل از ترس گرفتار شدن در دام تجربه‌گرایی (آمپریسم) و اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) به ایدئالیسم مطلق گرفتار شده است. با این تفاسیر، برای گریز از این دام، پدیدارشناسی را به درون زیست جهان هدایت می‌کند، یعنی از تجربه‌های زیسته که فردی هستند به ارفرونگ<sup>۱</sup> تجارب ایدئال حرکت می‌کند که محصول تجارب همگانی و برون خویش آگاهی فردی به حساب می‌آیند. (Husserl, 1999, p.124-127).

نوع نخست ناظر به تجربه‌های زنده فردی «من» است و باعث قوام آن می‌شود، و نوع دوم دلالت بر تجارب غیرفردی دارد، مانند تجربه‌های کلان علمی و تجربه‌های حسی که امور کلی به حساب می‌آیند.

هوسرل ثابت می‌کند که تجارب ما برخلاف نگرش هیوم و پیروانش که در پوزیتیویسم جلوه می‌یابند، صرفاً مجموعه‌ای از تجربه‌های خشک و خالی آبجکتیو نیست که انسان فقط پذیرنده آن‌ها باشد، بلکه آن‌ها یک سری داده‌ها به حساب می‌آیند که در برابر آگاهی انسان فقط موادی اولیه محسوب می‌شوند و به محض ورود به آگاهی، کار اصلی روی آن‌ها انجام می‌شود و قوام می‌یابند. در اینجا است که آگاهی نقش اصلی پیدا می‌کند و به عنوان قابلیت التفاتی، هر لحظه در حال تقویم جهان پیرامون خود است هوسرل آگاهی را در معانی مختلفی مدنظر دارد که اصلی‌ترین آن‌ها

<sup>۱</sup>. Erfahrung



آگاهی بر معنای تجربه التفاتی است. به عبارت دیگر نوئما در برابر نوئسیس: هر چیزی که در چارچوب مرزهای التفاتی کنش آگاهانه قرار گیرد، نوئما است. و کنش التفاتی (نوئسیس) (یا همان خود) ماهیتی التفاتی دارد. (مایول، ۱۳۹۸، ۱۶-۱۱۷).

در این جا، چهره جدید پدیدارشناسی هوسرل نمایان می شود که مبتنی بر «آگو» یا «خود» است. برخلاف آگوی دکارتی، خود در پدیدارشناسی منفعل و پذیرنده نیست، بلکه جهان نوئسیس و نوئما، نقش اصلی را ایفا می کند. «خود» در تقابل با جهان به تجارب آگاهانه و التفاتی دست پیدا می کند. خود جهان را تقویم می کند، زیرا حیث التفاتی دارد. زیرا آگاهی اش، جهان را ساختار بندی می کند، در اینجا آگاهی و جنبه التفاتی آن، محور هرگونه عمل شناسایی قرار می گیرند. میان خود و جهان، يك معنا فاصله است که آن هم نزد آگاهی انسان قرار گرفته، چنین است که رابطه میان نوئسیس و نوئما يك رابطه سمنتیکی است. این تجارب ایدئال به عنوان امور کلی ریشه در ساختارهای جزئی یا (moment) لحظه ها دارند و در اثر انباشت آن ها، به تجارب ایدئال التفاتی نزد آگاهی می رسیم: هر شی پيشاروی آگاهی قرار می گیرد و آگاهی همواره آگاهی از يك شی است. پس آگاهی خاصیت التفاتی به خود می گیرد. حیث التفاتی بنیانی ترین ویژگی آگاهی است، آن را به سوی ابژه ها جاری می کند. آگاهی به غیر از این راهی به سوی ابژه ها ندارد. (Tymieniecka, 2010, 209-2011).

یادآور شدیم که تمام تلاش هوسرل با این هدف انجام شده که به ذوات بنیادین، آن چنان که به آگاهی پدیدار می شوند، دست پیدا کند. از نظر هوسرل ذوات یا صوری هستند و یا مادی. ذوات صوری صرفاً انتزاعی بوده و نقش فرعی دارند و ذوات مادی اصل و بنیان هرگونه تجربه ایدئال پدیدارشناختی به حساب می آیند که سه دسته هستند: طبیعت، آگاهی و فرهنگ. بدین ترتیب، من در آگاهی، يك فاعل مدرک- متفکر- اراده کننده، در طبیعت، يك اندام واره فیزیکی بدن مند، و در فرهنگ، يك شخص با موقعیت اجتماعی هستم. (اسمیت، ۱۳۹۴، ۲۱۰)

ذوات مادی طبیعی، به امور مرتبط با زمان و مکان و ترکیب مادی علیت برمی گردند، و ذوات آگاهانه به هرگونه تجربه زیسته (زنده) به حیث التفاتی مرتبط هستند و دست آخر ذوات فرهنگی که در دوره واپسین پدیدارشناسی تحت عنوان زیست جهان یا جهان زندگی از آن ها نام برده شده، به جنبه های اجتماعی و التفات همگانی آگاهی باز می گردند که به باور نویسنده این پژوهش، واکنش هوسرل برای گریز از سولپسیسم و گرفتار شدن آگاهی فردی در ایدئالیسم محض است. به هر حال، سه نوع ذات یاد شده به سه منطقه مختلف در پدیدارشناسی هوسرل تبدیل می شوند که هر کدام



الهیات رسانه (تحلیل گفتمان پیام دینی در عصر رسانه، ضدیت یا تساهل؛ یک بررسی موردی در اینستاگرام)

آگاهی و التفات مرتبط با آن را در نوع خود به کار می‌گیرد. یعنی جهان در تحلیل پدیدارشناسانه هوسرل یا به لحاظ فرهنگی (بین‌الذهانی) مورد تحلیل قرار می‌گیرد که نیازمند التفات جمعی است، یا به لحاظ آگاهی فردی و سوبجکتیو مورد بررسی قرار می‌گیرد که نیازمند التفات فردی است و یا به شکل آبجکتیو و عینی (فیزیکی) باید بررسی شود که ارتباط آگاهی با اشیاء بی‌جان و غیرالتفاتی است. (اشیاء التفات ندارند) هر کدام از این التفات‌ها، قائم به یک تجربه هستند.

(۱) تجربه حسی که قائم به حواس خارجی است.

(۲) تجربه زنده (زیسته) که قائم به حواس باطنی است.

(۳) تجربه التفاتی که قائم به عقلانیت است. (خاتمی، ۱۳۹۷، ۱۶۵)

پس التفاتی بودن آگاهی در اندیشه هوسرل، تا حدودی به سه جهان مختلف باز می‌گردد که هم جنبه فردی و هم همگانی دارد. ولی همیشه مقارن لاینفک آگاهی است. در مجموع می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

الف) التفات در پدیدارشناسی هوسرل، مبتنی بر امری ذهنی است که از آن تحت عنوان معنا یاد می‌شود.

ب) این معنا، میان نونسیس و نوئما در گردش است و به شکل دو سویه نقش بازی می‌کند.

پ) حیات آگاهی در هوسرل به التفات وابسته است و بدون آن، زایل می‌شود.

ج) قوام جهان پیرامون به این آگاهی و التفاتی بودن آن است، زیرا آگاهی غیرالتفاتی در صورت وجود، کاربردی در جهان ندارد.

د) هوسرل با این نظریه فقط چهره ایدئالیسم را تغییر می‌دهد و در بحث زیست جهان، با نادیده گرفتن جنبه‌های فیزیکی‌الیستی که شاید در اثر عدم پیش‌رفت تکنولوژی باشد، توانسته ذهن و آگاهی را آن‌گونه که در عالم نقش بازی می‌کند به تصویر بکشد.

۳- حیث التفاتی نوروبیولوژیک سرل

برای یافتن پاسخی شایسته به پرسش دوم ما که در مقدمه مقاله آمد ابتدا باید یادآور شد که سرل و هوسرل دقیقاً دو روی یک سکه هستند. همان‌قدر که هوسرل به سمت ایده و نگرش‌های ایدئالیستی، (البته یگانه‌انگاران و مونیستی)



گرایش دارد، سرل، به فیزیکیالیسم علاقه دارد (البته نه در معنای رادیکال و حذفی). سرل قائل به نگرش ماتریالیستی برای آگاهی است که بر طبق آن آگاهی فرایندی فراتر از فرایندهای فیزیکی است. و بر این امر باور دارد که امر ذهنی که ملازم آگاهی است، را باید با نگرش سابعکتیو، اول شخص و غیرمادی نگرست که کیفی و التفاتی است. در برابر امر فیزیکی آبعکتیو، سوم شخص، مادی و کیفی و غیرالتفاتی است. (سرل، ۱۳۹۳، ۵۰) به همین دلیل، آگاهی برای او ادامه و مکمل همان فرایند فیزیکی است، در حالی که هوسرل، آگاهی را از منظر سوم شخص، می‌نگرد. در ادامه به آن خواهیم پرداخت، اما ابتدا لازم است، نظری به نگرش عصب زیست‌شناسانه مبنی بر طبیعت‌باوری (نورویبولوژی ناتورالیستی) سرل بیفکنیم.

### ۱-۳- بنیان‌های نورویبولوژیک اندیشه سرل

سرل، فیلسوف دوران اوج تکنولوژی است، به همین دلیل، سخنان او با سایر فلاسفه پیشین، رنگ و بویی متفاوت دارد. شاید هوسرل، بیش از سرل به مقوله آگاهی پرداخته و دغدغه آن را داشته، اما بدلیل این‌که تکنولوژی در زمان او تا این حد پیش‌رفت نکرده بود که اسکن‌های دقیق مغزی در اختیار بشر قرار دهند و اعماق کهکشان‌ها را با تلسکوپ‌های بسیار پیش‌رفته، کاوش کنند، وی هم صرفاً بر اساس حدس و گمان، به مانند پیشینیان (اما دقیق‌تر) به مسائل متافیزیکی مشغول بوده که رنگ و بوی ایدئالیستی داشتند. اما سرل، خوش‌شانس بوده که در زمان شکوفایی تکنولوژیکی فلسفه‌ورزی کرده است. اصلی‌ترین و نخستین بحث سرل، آگاهی است و البته به دلایلی که گفته شد، سرل گرفتار یاهوگویی درباره این مقوله نشده چون به خوبی با فرایند فیزیبولوژیک شناخت و راندمان مغز، آشنایی داشت. به همین دلیل، میان کارکرد مغز و فیزیبولوژی آن تمایز قائل شده و اصلی‌ترین پرسش خود را چنین مطرح می‌کند که چگونه از یک جسم و توده اسفنجی یک و نیم کیلویی، آگاهی تولید می‌شود؟ بسیار شگفت‌انگیز است که یک جسم فیزیکی چگونه آگاهی را به وجود می‌آورد و از آن شگفت‌انگیزتر این که، این آگاهی چگونه متوجه و ملتفت اشیاء عالم خارج می‌شود؟ اصلاً حیث التفاتی چگونه ممکن است؟ محتوای امر التفاتی چگونه معین می‌شود؟ حالات التفاتی دقیقاً چگونه عمل می‌کنند؟ (سرل، ۱۳۹۳، ۱۸۴)

این اصلی‌ترین پرسش در زمینه آگاهی است که پرسش‌های فرعی در دل آن نهفته است. در کتابی با همین عنوان، سرل، به ژرف‌کاوی مسأله التفات و روی آوردن ذهن به سمت اشیاء پرداخته است: به باور من، درست‌تر آن است که بگوئیم در جهانی از واقعیت‌های اساسی، مانند آنچه فیزیکی اتمی و زیست‌شناسی تکاملی توصیف می‌کنند، زندگی



می‌کنیم. و ما موجودات آگاه درون همین جهان موردنظر هستیم. (Searle, 2002, 266-268)

گرچه سرل، به فیزیکیالیسم قائل است، اما این فیزیکیالیسم همانند نگرش‌های رادیکال افرادی مانند آلن تورینگ که به هوش مصنوعی رادیکال قائل هستند، یا دنیل دنت که تکامل‌گرای زیستی به حساب می‌آیند، نیست که به ماتریالیسم حذفی بینجامد، یعنی در تقابل میان ذهن و مغز، ذهن را حذف کنند و تمامی فعل و انفعالات را صرفاً به کارکرد فیزیکی مغز فرو بکاهند، بلکه میان ذهن و مغز، خط فاصله می‌کشند و حواسش به این مسأله هست که همانند دوئالیست‌ها (دوگانه‌انگاران) این دو مقوله را از یک دیگر تفکیک کنند زیرا به نیکی می‌دانست شکافی که دکارت میان نفس و بدن ایجاد کرد چه بلایی بر تاریخ فلسفه نازل نمود یا آن چه افلاطون، کانت و هگل تحت عنوان ایدئالیسم و استعلا می‌خواستند، سر از کجا درآوردند. به همین دلیل در توصیف دوالیسم و مونیسم چنین می‌گوید:

این فرآیند به آن‌جا می‌انجامد که آگاهی و حیث التفاتی را چنان که مدعی آنم، بخشی از امر واقع (فیزیکی) که متعلق به جهان زیست‌شناختی است، به حساب نمی‌آورد. (سرل، ۱۳۹۹، ۳۵) بنابراین از نظر سرل، مشکل دوگانه‌انگاران، عدم توجه به جنبه‌های زیستی و فیزیکی آگاهی است. یگانه‌انگاران (مونیسم) نیز به باور سرل چنین هستند: نگرش مونیستی (یگانه‌انگاری) در نتیجه شکست قائلین به دوگانه‌انگاری به وجود آمده: با شکست دوگانه‌انگاری که قائل به دو نوع جوهر یا ویژگی در عالم هستند، طبیعی است که فرض شود یک چیز در عالم وجود دارد و این همان یگانه‌انگاری است. (سرل، ۱۳۹۳، ۵۹)

بنابراین، سرل در زمینه آگاهی هم به مقابله با دوگانه‌انگاران و هم یگانه‌انگاران پرداخته، گرچه از هر دو گروه عناصر مهمی را وام می‌گیرد، اما هر کدام را به تنها نابسند و عقیم می‌داند. زیرا در هر دو اندیشه، مفروضات خطایی وجود دارد که باعث شده، مسأله آشکار آگاهی، به رازی پنهان بدل شود که دانشمندان رغبتی برای حل آن نداشته باشند و در اندیشه منحل‌کردنش حرکت کنند. وی تا آن‌جا با فرد ایدئالیست توافق دارد که می‌گوید، چیزی فراتر از جهان مادی وجود دارد، اما از آن‌جا که جنبه فیزیکی آن را به فراموشی می‌سپارد، با آن خداحافظی می‌کند و تا آن‌جا با ماتریالیست‌ها موافق است که بستر و زیرساخت هرگونه فعل و حالت ذهنی را در جنبه فیزیکی مغز می‌بیند. اما از آن‌جا که ذهن را حذف می‌کنند (ماتریالیسم حذفی) یا مغز را همان ماشین محاسبه و کامپیوتر در نظر می‌گیرند (هوش مصنوعی رادیکال) با آن‌ها سر مخالفت پیدا می‌کند: ایده اصلی مدل - رایانه‌ای ذهن عبارت است از این‌که ذهن برنامه و مغز سخت‌افزار سیستم محاسباتی آن است. یعنی نسبت ذهن به مغز مانند نسبت برنامه به سخت‌افزار است.



(smith, 2003, 168-192).

در ادامه باید پرسید که سرل چه چیزی را جای‌گزین این دو نگرش می‌کند؟ سرل در پاسخ به این پرسش خودش را یک ناتوریست با گرایش زیست‌عصب‌شناسانه معرفی می‌کند.

ما در حال حصول توضیحی عصب‌زیست‌شناختی هستیم که می‌تواند تجسم تمثیلی باشد از راه‌حل فلسفی من. (سرل، ۱۳۹۹، ۳۵). چنان‌که در جای دیگر هم صراحتاً می‌آورد: روش موردنظر من، مبتنی بر ناتوریسم زیست‌شناختی است. (searl, 2002, 268-271).

در این نگرش، هم مغز به عنوان یک ساختار ماتریالیستی و فیزیکی وجود دارد و هم ذهن به عنوان یک عنصر فراتر از امر فیزیکی، اما هیچ‌کدام به نفع دیگری حذف نمی‌شوند، زیرا در سطح مغز، نورون‌ها با شلیک متناوب در بخش‌های گوناگون مغزی فعل و انفعالاتی صورت می‌دهند که منجر به شکل‌گیری آگاهی و حیث‌التفاتی می‌شود. پس به باور سرل، آگاهی فرایند سطح بالایی است که فراتر از فعل و انفعالات مغزی و شلیک‌های نورونی بوده و مغز، سطح پایین‌تر آن قرار دارد. درست مانند معده و هضم غذا، ما معده را می‌بینیم، راندمان و فرآیند هضم غذا در آن انجام می‌شود. مغز هم با فعل و انفعالات خود، آگاهی را تولید می‌کند: آگاهی پدیده‌ای زیستی و در نتیجه فیزیکی است، گرچه پدیده‌ای ذهنی نیز هست. آگاهی خصوصیت برخی دستگاه‌های عصبی سطح بالاست، مانند مغز انسان و همین‌طور شمار فراوانی از انواع مختلف حیوانات. (سرل، ۱۴۰۰، ۲۴). این آگاهی، ویژگی بسیار پیچیده‌ای در خود نهفته دارد به نام حیث‌التفاتی که آن را به سوی جهان بیرون و اشیاء راجع می‌کند. سرل، برخلاف هوسرل، برای حیث‌التفاتی نیز توجیه نوروبیولوژیک و فیزیکی‌الیسی دارد. آگاهی در مغز، هویت یا خاصیتی مجزا نیست، تنها حالتی است درون مغز. (Bennett, 2007, 198-201) و در جای دیگر چنین آمده که، حالات آگاهانه، به تمامی مبتنی بر حالات مغزی است، یعنی بر آن مبتنا دارند. (searl, 1979, 286).

## ۲-۳- حیث‌التفاتی نوروبیولوژیک

به باور سرل، مسأله حیث‌التفاتی، پس از مسأله آگاهی، دومین مسأله دشوار یا شاید بی‌اندازه دشوار در فلسفه ذهن است: در واقع، مسأله حیث‌التفاتی، چیزی شبیه تصویر آینه‌ای مسأله آگاهی است. درست همان‌طور که فهم این‌که چطور ممکن است مقداری ماده داخل جمجمه ما آگاه باشد یا فعل و انفعالاتش آگاهی را ایجاد کند، بی‌اندازه دشوار



الهیات رسانه (تحلیل گفتمان پیام دینی در عصر رسانه، ضدیت یا تساهل؛ یک بررسی موردی در اینستاگرام)

است بتوان تصور کرد که ماده درون مجموعه به چیزی ارجاع دهد یا درباره چیزی در جهان بیرون از خودش باشد، یا از فعل و انفعالاتش چنین ارجاعی پدید آید. (سرل، ۱۳۹۳، ۱۵۷).

به عبارت دیگر، حیث التفاتی، اصلی ترین و نخستین خصلت و ویژگی آگاهی است که جنبه ارجاعی آن را نمایان می‌سازد. هر آگاهی، آگاهی از چیزی است. این اصل نخستین پدیدارشناسی به حساب می‌آید. سرل در کتاب «حیث التفاتی» می‌گوید: حیث التفاتی آن خصلت بسیاری از حالات ذهنی و رخدادهاست که آن‌ها را به اشیاء و اوضاع امور در جهان ارجاع می‌دهد. (searl, 1989, 1).

بنابراین، سرل، همانند هوسرل، ارجاعی بودن و راجعیت را جزء لاینفک آگاهی می‌داند که طبق آن، هر آن چیزی که در ذهن می‌گذرد، می‌تواند التفاتی باشد، از جمله باورها، ترس‌ها، امیدها، و رؤیایمان. گرچه در ادامه به این امر می‌رسد که هر امر آگاهانه‌ای نمی‌تواند التفاتی باشد. ولی امور التفاتی، همه در آگاهی نظم و نسق پیدا می‌کنند. هر حالت التفاتی حاوی یک محتوا است و محتوا چیزی است که در واقع، ریشه‌ای بیرون از خود آگاهی دارد: مسأله ارجاعی بودن آگاهی چیزی است بیرون از آن. زیرا محتویات آگاهی، به تمامی جنبه التفاتی دارند که از بیرون و به شکل بیرونی وارد آگاهی شده‌اند. (searl, 2002, 261-265).

در پدیدارشناسی هوسرل، محتوا، غالباً معنایی است که میان نونسیس و نونما در جریان است، یعنی شکاف میان سوژه و ابژه را محتواهای ذهنی تشکیل می‌دهند، و هوسرل، حیث التفاتی را به لحاظ سمنتیکال بررسی می‌کرد زیرا آگاهی به جهان اشیاء، معنا می‌بخشید یا دست کم معنای آن‌ها را از حالت تجربه به معنای ایدئال مبدل می‌نمود اما این مسأله در نوروبیولوژی محلی از اعراب ندارد زیرا همه چیز در این جا بر اساس فعل و انفعالات مغز و به اصطلاح شلیک‌های عصبی صورت می‌پذیرد، و چون آگاهی فرایند سطح بالای مغز است، حیث التفاتی نیز، محصول فرایندهای نورونی است و در سطحی بالاتر از ساختار فیزیولوژیک مغز به وجود می‌آید. چنان‌که سرل با ذکر مثال فرایند فیزیولوژیک تشنگی می‌گوید: در واقع با توضیح اینکه چگونه فرایندهای مغزی می‌توانند احساس تشنگی را سبب شوند، توضیح داده‌ایم که چگونه فرایندهای مغزی قادرند اشکال حیث التفاتی را سبب شوند، زیرا تشنگی یک پدیده‌ی التفاتی است. وقتی آنژیوتانسین (۲) وارد هیپوتالاموس می‌شود، باعث فعالیت نورونی‌ای می‌گردد که نهایتاً به احساس تشنگی می‌انجامد. (سرل، ۱۳۹۳، ۱۶۱).

به باور سرل، آن‌چه در باب فرایند فیزیولوژیک تشنگی صدق می‌کند در مورد سایر حالات ذهنی مانند گرسنگی،



ترس، ادراک، میل و... نیز صادق است. زیرا ریشه تمام این حالات به رفتار نوروهای مغزی بازمی‌گردد و در سیستم مغزی تحقق می‌یابند. سرل در اینجا میان برداشت خود و سایرین، از جمله هوسرل تمایز قائل می‌شود چرا که برداشت‌های روحانی و ماورایی از نظر وی باعث تبدیل شدن این‌گونه مسائل واقعی فلسفی به رازهای سر بسته می‌شود. به همین دلیل، بیش‌تر راه‌حل‌های پدیدارشناسی را مبتنی بر توهم می‌داند زیرا، بر اصول بنیادین علم بنا نشده‌اند. سرل در این مسیر، به نقد و رد نگرش‌های گوناگون، از جمله ایدئالیسم و دونالیسم پرداخته و آن‌ها را مشمول همین خطا می‌بیند: دوگانه‌انگار قائل به دو قلمرو متمایز ذهنی و فیزیکی است. قلمرو فیزیکی نمی‌تواند ارجاع بدهد اما قلمرو ذهنی ذاتاً قادر به اندیشیدن است و اندیشیدن مستلزم ارجاع می‌باشد. راه‌حلی که دوگانه‌انگار برای این مسأله ارائه داده، ذاتاً راه‌حل به حساب نمی‌آید. (ذهن، ۱۳۹۳، ۱۶۰).

از نظر سرل، کارکردگرایان با تکیه بر روابط علی میان محیط و کنش‌گر، تفسیری نسبتاً صحیح‌تر از حیث التفاتی ارائه داده‌اند. اما حذف‌گرایان با حذف آن، مانند دنیل دنت، مسأله را از بیخ به چالش کشیده‌اند. با این تفاسیر، خود سرل، چنان‌که در بحث آگاهی آوردیم، مسأله حیث التفاتی را همانند بحث آگاهی، مبتنی بر زیرساخت‌های فیزیولوژیک مغز می‌بیند که کاملاً از هم جدا اما تأثیر و تأثر دوسویه دارند. حیث التفاتی در اندیشه سرل، جنبه‌ای ذهنی دارد اما برای تعیین و چارچوب‌بندی درست، به التفات زبانی وابسته است، زیرا ذهن انسان به عنوان موجود آگاه، در کنار زبان تکامل می‌یابد. اظهار و بیان، صورت تعیین یافته حالات ذهنی است، به عبارت دیگر:

از آن‌جا که حالات التفاتی می‌توانند به اشیاء و به وضع امور در بیرون از خود ارجاع دهند، می‌بایست نوعی «محتوا» داشته باشند تا این ارجاع را تعیین بخشد، در واقع باید میان محتوای یک حالت و نوع آن حالت تمایز قائل شویم. (searl, 1979, 164) به عنوان مثال، در مورد فعل «باریدن باران» چندین حالت وجود دارد؛ «من» می‌توانم «امیدوار باشم» باران خواهد بارید. «بترسم» باران بیارد، «مایلم» باشم باران بیارد، «تندر داشته باشم» از این‌که باران بیارد. در همه‌ی موارد، محتوا به جهان واقع راجع است اما در حالت‌های گوناگون ذهنی، و علاوه بر آن، در باره زبان حالت‌های ارجاعی وجود دارد. و این تمایز دقیقاً همسان تمایز در زبان است. «من» می‌توانم به شما «دستور» دهم اتاق را ترک کنید، «خواهش» کنم اتاق را ترک کنید، «آرزو کنم» اتاق را ترک کنید و «پیش‌بینی» کنم اتاق را ترک کنید. به لحاظ زبانی و گفتاری همه‌ی گزاره‌ها شامل «محتوایی» یکسان هستند، ولی در قالب افعال گفتاری گوناگون، به همین دلیل سرل می‌گوید: فرض بنیادین من فراسوی مسأله زبان این است که فلسفه زبان ریشه در فلسفه ذهن دارد. (searl, )



(1999, 1).

این یکی دیگر از اختلاف‌های سرل با هوسرل است. زیرا زبان در پدیدارشناسی هوسرل از جایگاه ژرفی برخوردار نیست و فقط بازتاب‌دهنده محتویات آگاهی است، اما در سرل، فعل گفتاری دارای قواعد دستوری به حساب می‌آید که هرچند زیر سایه ذهن است، (سرل، ۱۳۸۷، ۱۱۷-۱۱۹) اما نظامی مستحکم در مسیر تعالی آن را در بر می‌گیرد: موارد یاد شده شامل این حقیقت‌اند که زبان در اساس پدیده‌ای اجتماعی است و صورت‌های حیث التفاتی تحت پوشش زبان، صورت‌های اجتماعی هستند. (searl, 1999, Viii).

بنابراین، کاملاً با برداشت هوسرل از حیث التفاتی فاصله می‌گیرد، زیرا هوسرل در دوران پدیدارشناسی منطقی که مهم‌ترین دوره‌ی او در پرداختن به بحث حیث التفاتی است، این مقوله را به شکلی فردی و کاملاً ایدئالیستی منظور می‌کند، و برای رهایی این امر و پیش‌گیری از برداشت‌های سولپسیستی، در دوران پدیدارشناسی استعلایی با طرح مسأله استعلا و زایش معنا در زیست جهان سعی دارد آن را از حالت فوق رها سازد گرچه موفقیت او جای بحث دارد. بنابراین، نخستین خصلت حالات التفاتی، همین داشتن محتوای گزاره‌ای آن‌هاست. دومین ویژگی: داشتن راستای تطبیق است، یعنی جایی که این حالت‌ها با جهان مطابقت داشته باشند، می‌توانند «صدق» کنند و صادق بودن آن‌ها، ضمانتی است برای نتیجه‌بخش بودنشان؛ یکی دیگر از ویژگی‌ها، شرط تحقق است. خود-ارجاع‌دهی علی نیز از جمله ویژگی‌های دیگر ساختار التفاتی آگاهی است. این بدان معناست که شرایط تحقق هر کدام باعث اجرای هر یک از حالات گوناگون ذهنی است. به عبارت بهتر می‌توان چنین مسأله را جمع‌بندی کرد که حالات ذهنی به واسطه ادراک و خاطره با جهان تطبیق پیدا می‌کند و جهان به واسطه قصد و اراده با ذهن مطابقت می‌یابد و این‌ها همه حالات ذهنی آگاهی هستند که غالباً التفاتی و ارجاعی به حساب می‌آیند. هوسرل حیث التفاتی را چندان تحلیلی و فیزیکیالیستی بررسی نکرده بود چون ساختار فیزیکی مغز را به دلیل عدم پیشرفت تکنولوژی تا این حد نمی‌شناخت. به همین دلیل، آگاهی را نه با روش‌های مبتنی بر علم نوین و آزمایشگاهی که از داده‌های پزشکی دقیق بهره‌مند هستند، بلکه با تکیه بر برداشت‌های متافیزیکی از نوع ایدئالیستی، مورد بررسی قرار داده است. در مجموع چنین می‌توان مطلب مربوط به سرل را جمع‌بندی نمود که بنا به گفته سرل: حیث التفاتی، بازنمایی شروط تحقق است. (سرل، ۱۳۹۳، ۱۷۰).

یعنی اغلب حالات التفاتی به لحاظ زیست‌شناختی، پایه‌ای هستند و در شروط تحققشان به لحاظ علی واجد مولفه‌های خود ارجاع‌دهنده‌اند. در هر حالت التفاتی باید میان نوع آن حالت و محتوای آن تمایز قائل شویم. محتوای

گزاره‌ای امر التفاتی، نمایان‌گر و بازنمود اوضاع اموری است که در جهان واقعی وجود دارد و به سه جهت در راستای تطبیق نمایان می‌شود: یا ذهن به جهان است، یا جهان به ذهن و یا تهی. (سرل، ۱۳۹۳، ۱۷۰) بنابراین، ساختار صوری حیث التفاتی از نظر سرل، ساختار زندگی آگاهانه را تشکیل می‌دهد. وقتی می‌خواهیم به فهم موقعیت اجتماعی‌ای که در آن هستیم، پی ببریم، وقتی تصمیم به انجام مجموعه‌ای از کارها گرفته‌ایم، وقتی که بهشت را در شبی پرستاره می‌بینیم، وقتی که با خوردن کیک ناگهان به یاد ایام کودکی خود می‌افتیم، این‌ها همه تجلیات ساختار صوری حیث التفاتی است که برای فهمیدن زندگی‌مان مجبور به درک آن هستیم. سرل، میان حیث التفاتی و معنایی بودن (Intentionality) تمایز قائل می‌شود و خلط میان این دو را ناشی از درک نکردن مسأله التفات می‌داند.

تا تفاوت میان حیث التفاتی و معنایی بودن را به درستی درک نکنید به شناخت مطلوبی از متون فلسفی جاری درباره حیث التفاتی، نائل نمی‌شوید. (searl, 1999, 263-265) به اعتبار سرل، التفات خاصیت ذهن است برای درک چیزهای بیرون از خود، اما معنایی بودن به نحوه جمله‌بندی و معنای گزاره‌ها مربوط است. این امر به درونی‌انگاری و بیرونی‌انگاری بودن بحث التفات در اندیشه برخی فلاسفه می‌انجامد که سرل، به تحلیل نگرش آن‌ها پرداخته و التفات را از زاویه درون ذهنی و بیرون ذهنی مورد بررسی قرار داده است.

نگرشی که در این اثر (ذهن) قائل بوده‌ام، شکلی از درونی‌انگاری است. مطابق درونی‌انگاری، محتواهای التفاتی، سراسر به آن چه متکی‌اند که درون سر ما است. (searl, 2002, 164-166) طبق گفته سرل، محتواهای التفاتی که ذهنیت ما را به اشیاء جهان متصل می‌سازد همه در درون جمجمه ما اتفاق می‌افتد، نه بیرون از آن. سرل با تکیه بر استدلال هیلاری پاتم و تایلربرگ، بیرونی‌انگاری را مورد تحلیل قرار داده اما نهایتاً آن‌چه در پاسخ به پرسش‌های مطرح شده راجع به محتوا و کارکرد حیث التفاتی می‌پذیرد، دال بر برآورده شدن شروط تحقق و انسجام علی میان محتویات آگاهی با جهان خارج است: وقتی که ما معنا و مفهوم متافیزیکی را از پرسش طرد می‌کنیم، با همسان کردن‌اش با توضیحی عمومی از چگونگی عملکرد بالفعل حیث التفاتی، از آن راز زدایی کرده‌ایم. و این همه‌ی آن چیزی است که به طور کلی برای اظهار نظر درباره تشکیل محتوای التفاتی محتاجیم. (searl, 1999, 168-171).

چنین است که سرل، در بحث حیث التفاتی از مبتلا کردن مسأله به حالت رازگونه‌گریزان است، دقیقاً مانند بحث آگاهی که برخی در اصل درک غلط آن را به راز آگاهی تبدیل کرده بودند و هوسرل را به دلیل تحلیل متافیزیکی آگاهی، گرفتار وهم دانسته و پدیدارشناسی را روش مناسب بررسی آگاهی و حیث التفاتی نمی‌داند، گرچه هوسرل هم مانند



الهیات رسانه (تحلیل گفتمان پیام دینی در عصر رسانه، ضدیت یا تساهل؛ یک بررسی موردی در اینستاگرام)

سرل، به شیوه درونی انگارانه به بررسی آگاهی پرداخته، اما درونی انگاری هوسرل، مانند سرل مبتنی بر فعل و انفعالات فیزیولوژیک ذهن نیست. بیش از هر چیز باید با حصول ایده‌ای از چگونگی عملکرد حیث التفاتی به عنوان یک ویژگی واقعی از جهان واقعی نایل آید و امیدوارم این درک، شما را قادر سازد و از این اندیشه اجتناب کنید که رازی ژرف درباره حیث التفاتی اصیل یا ذاتی در کار است که در مقابل تبیین و توضیح طبیعی مقاومت می‌کند. (سرل، ۱۳۹۳، ۱۸۷) از کلام سرل، پیداست که در بحث آگاهی و حیث التفاتی تا چه اندازه پای‌بند فیزیکالیسم، ناتورالیسم و رئالیسم است و تا چه اندازه از ایدئالیسم و بررسی‌های متافیزیکی گریزان، چنان‌که آخرین میخ خود را در این زمینه بر تابوت فلسفه‌های ایدئالیستی، از جمله پدیدارشناسی استعلایی می‌کوبد چنان‌که به روشنی بیان می‌کند که: تأکید بر این امر حائز اهمیت است که قرار نیست این بحث پدیدارشناختی باشد. ما درباره ساختار منطقی حیث التفاتی سخن می‌گوئیم. پدیدارشناسی غالباً در رسیدن به این ساختار ناتوان است. (smith, 2003, 99-102)

#### ۴- نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

در راستای پاسخ‌گویی به دو پرسش مطرح شده در مقدمه مبنی بر نقش و جایگاه آگاهی و التفات در اندیشه هوسرل و جان سرل و تحلیل درستی یا نادرستی نظر هرکدام از این دو فیلسوف، در چهار نکته می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

۱- بحث آگاهی و حیث التفاتی هم برای هوسرل و هم سرل، اصل بنیادین ساختار فلسفه به حساب می‌آید. به گونه‌ای که هوسرل در راستای دست‌یابی به برداشتی منسجم از آن، سیر تحول گسترده‌ای را در قالب چند دوره گوناگون تجربه می‌کند که در دوره نخست با تکیه بر روان‌شناسی توصیفی، دوره دوم با تکیه بر منطق و در دوره آخر به شکل استعلایی در جستجوی یافتن راهی برای تبیین و توصیف درست آگاهی و حیث التفاتی است. در نقطه مقابل، سرل نیز در سرتاسر اندیشه خود که هم به زبان و هم اندیشه و ذهن پرداخته، التفات را زیربنای محتویات ذهنی و زبانی می‌داند.

۲- با وجود آن‌که برخی مفسران مانند دریفوس، سرل را در بحث آگاهی و حیث التفاتی، هوسرلی می‌دانند، ولی سرل صراحتاً مسیر خود را از آن‌ها کاملاً جدا دانسته و پدیدارشناسان را در مباحث عمده فلسفی دچار توهم می‌بیند.

۳- اساسی‌ترین تمایز میان هوسرل و سرل، در بحث رویکرد فیزیکی و متافیزیکی است. سرل تماماً اندیشه خود را مبتنی بر فیزیکالیسم ذهن محور بنا کرده که تحت عنوان ناتورالیسم زیست‌شناختی از آن یاد می‌کند و آگاهی را فرایندی برخاسته از ساختار فیزیولوژیک مغز می‌بیند ولی در سطحی بالاتر از آن قرار می‌گیرد، که بدون مغز قابل



حصول نیست اما چیزی برتر از شلیک‌های عصبی است. اما برای هوسرل، بحث آگاهی مانند فلاسفه پیش از خود، در ارتباط با ساختار فیزیولوژیک مغز، مورد بررسی قرار نمی‌گیرد و جنبه و رویکرد متافیزیکی به آگاهی و حیث التفاتی اتخاذ می‌کند. به عبارت دیگر، گویی به دلیل عدم وجود پیش‌رفت‌های تکنولوژیک، هوسرل از چنین نگرشی باخبر نبوده و فقط، بحث آگاهی را آن‌گونه که هست بررسی کرده، و به خاستگاه و فرآیند بودن آن نپرداخته است. در اینجا نظر سرل به واقعیت نزدیکتر است زیرا با ساختار تکنولوژیک کنونی همخوانی بیشتری دارد.

۴- تلاش هوسرل، قابل تقدیر است و فراز و نشیب بسیاری را در راستای کشف حقایق فلسفی طی نموده و میراث پدیدارشناسی او در زمانه خود، بدیع‌ترین و نوآورانه‌ترین نگرش‌ها محسوب می‌شود که حتی امروزه هم ماندگار و غیرقابل گذشت است، اما تطور در تکامل پدیدارشناسی او، شواهدی محسوس در بیان حقایق فلسفی به همراه دارد که امروزه بیش‌تر در ویتترین‌های فلسفی جا خوش کرده و در مسیر دیالکتیک تکامل تاریخ فلسفه قابل ذکر و اعتنا است. اما از سوی دیگر، سرل، خوش‌شانس‌تر بوده که در دوران تکامل تکنولوژی فلسفه‌ورزی نموده، زیرا برداشت‌های او از بحث آگاهی و حیث التفاتی، نزدیک‌تر به واقعیت است و گرچه نمی‌توان به شکل قطعی گفت تماماً درست است، زیرا تکنولوژی هر روز چیزهای جدید و حقایق نوینی را بر بشر مکشوف می‌دارد. اما برداشت او، دست کم در حوزه فرایندهای فیزیولوژیک آگاهی در روزگار ما بیش از نگرش‌های متافیزیکی کاربرد دارد.

## منابع

- ۱- اسمیت، دیوید وردراف (۱۳۹۴)، درآمدی بر هوسرل، ترجمه محمدتقی شاکری، تهران، حکمت.
- ۲- خاتمی، محمود (۱۳۹۷)، مدخل فلسفه هوسرل، تهران، علم.
- ۳- سرل، جان (۱۳۸۷)، افعال گفتاری، جستاری در فلسفه زبان، ترجمه محمدعلی عبدالهی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۴- سرل، جان (۱۳۹۳)، درآمدی کوتاه به ذهن، ترجمه محمد یوسفی، تهران، نشر نی.
- ۵- سرل، جان (۱۳۹۳)، راز آگاهی، ترجمه سیدمصطفی حسینی، تهران، نشر مرکز.



الهیات رسانه (تحلیل گفتمان پیام دینی در عصر رسانه، ضدیت یا تساهل؛ یک بررسی موردی در اینستاگرام)

- ۶- سرل، جان (۱۳۹۹)، فلسفه در قرن جدید، ترجمه محمد یوسفی، تهران، ققنوس.
- ۷- سرل، جان (۱۳۹۹)، اختیار و عصب زیست‌شناختی، ترجمه محمد یوسفی، تهران، ققنوس.
- ۸- سرل، جان (۱۴۰۰)، ساخت واقعیت اجتماعی، ترجمه میثم محمداپینی، تهران، نشر نو.
- ۹- مایول، ویکتور ویلارد (۱۳۹۸)، هوسرل، ترجمه سینا روئیایی، تهران، نگاه.
- ۱۰- Bennett, Maxwell. (2007) Neuroscience and philosophy: Brain, mind. And language. Daniel Dennett, peter Hacker. John searle. Columbia university press
- ۱۱- Husserl, Edmund, (1969) Formal and Transcendental logic translated by Dorion cairns, -۱۱  
.Martinus Nigh of the Itague, New Yourk city
- ۱۲- Husserl, Edmund, (1970) logical Investigation (Volum 2) transtated by J.N. Findly. -۱۲  
.Rutledge pub. ,London
- ۱۳- Husserl, Edmund (1999). The Idea of phenomenology Translation and introduction by -۱۳  
.lee Hardy. Kluwer Academic publisher
- ۱۴- Husserl, Edmund, (2001) logical Investigations, (Volum 1) transtated by J.N. Findly -۱۴  
.Rutledge pub. London
- ۱۵- Mohanty. J. N. (1977) Redings on Edmund Husserl's logical investigations, martinus -۱۵  
.Nighoff the Hague, leiden, Boston
- ۱۶- Searle, R. John. (1979) Expression and meaning Cambridge university press -۱۶
- ۱۷- Searle, R. John (1999). Intentionality. An eassy in the philosophy of mind. Cambridge -۱۷  
.university press



سال دهم، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۴



Scientific-Research Bi-Annual Journal

## NEW INTELLECTUAL RESEARCH

(Pazhuheshha-ye Aqli-ye Nuvin)

Vol. 10, No. 19, Spring & Summer 2025

**Publisher:** Islamic Propagation Office of Qum Seminary  
Islamic Sciences and Culture Academy (Civilizational Islam Research Center)

**Director-in-Charge:** Dr. Sayyid Abbas Salehi

**Editor-in-Chief:** Dr. Jahangir Mas'oudi

**Executive Director:** Oveys Ostadi

**Editor:** Oveys Ostadi

**Cover Designer:** Ali Towfiq

**English Abstracts Translator:** Ahmad Rezwani

**Layout Editor:** Oveys Ostadi

**Address:** Civilizational Islam Research Center, Islamic Propagation Office  
of Khurasan Razavi, Aytollah Khaz'ali Ave. Khusravi Intersection,  
Mashhad, Iran

**Postal Code:** 9134683187

**Tel:** (98) (51) 3223350-56

**Email:** Novin@isca.ac.ir

**Website:** Novin.isca.ac.ir

Scientific-Research Bi-Annual Journal of New Intellectual Research achieved the Scientific-Research ranking from the very first issue by virtue of the decree 585 dated September 15, 1999 (24/06/1378) ratified by High Council of Islamic Seminaries and as per the evaluation of Islamic Seminary Scientific Journals Commission, the Permits Grants Council, and the scientific credits in session 90 dated March 12, 2018 (06/12/1396).

This journal is also indexed in the following websites: Noormags, ISC, SID, Magiran, Civilica.